

کتاب

# قطعات ابن یسین

من تصنیفات ابن یسین فریبندی رح  
باعانت

## جماعت اشاعت ملو

در

### مطبع مظهر العجايب

دافع محله نالاندا منمحللات شهر

### کلاکتہ

طابعہ طبع پوشید

سنہ ۱۸۹۵ ع



تفتيح  
٢٠٣٢  
١٩٥٣

اسماء

أراكين فادية إشاعة العلن

الذين بزلوا جهدهم في طبع هذا الكتاب \* ابتداء لوجه الملك الوهاب \*

صدر المجلس

وحيد الدهر فرد العصر مولانا الفقيه الماوي محمد وجيه

نائب الصدر

الماوي سيد اعظم الدين نقيب خان بهادر

الماوي سيد كرامت علي الحسيني المتواي صاحب

الماوي سيف زين الدين حسين خان بهادر

أرباب الشورى

جناب منشي امير علي خان بهادر

جناب مياوي محمد مظهر صاحب

جناب مياوي رحمت علي صاحب

جناب مياوي فضل حسين صاحب

جناب مياوي رحمت حسين صاحب

جناب مياوي غلام سرور صاحب

المهتم

كبير الدين احمد

سيد شرف الدين حسن صاحب

## ارباب الاعانة

راجہ	احمد رضا صاحب - رئیس پرنیہ
مولوی	احمد صاحب - سابق مولوی عدالت
قاضی	احمد بخش صاحب - زمیندار
مولوی	احمد خان بہادر - بی - اے - دیپوتی مجسٹریٹ
اما	احمد علی صاحب - مدرس
منشی	امام علی خان صاحب
مولوی	الہداد صاحب - مدرس زمیندار
میرزا	امیر حسن صاحب - زمیندار
مولوی	امداد علی خان بہادر - جرنیل حج
مولوی	امیر الدین صاحب - وکیل عدالت دہاکہ
منشی	بازل الرحیم صاحب - زمیندار
مولوی	بافر علی صاحب - گمشدہ افیون
ڈاکٹر	تمیز جان صاحب - مدرس میڈیکل کالج
منشی	حسن جان صاحب - مترجم کونسل
حاجی	حامد صاحب - ناظر
ناخدا	حسن بن ابراہیم جوہر صاحب - تاجر
مولوی	دلور حسین صاحب - مترجم ہائپر کورٹ
مولوی	دبیر الدین احمد صاحب - منصف
مولوی	دلیل الدین احمد خان بہادر - دیپوتی مجسٹریٹ
مولوی	دین محمد خان بہادر - دیپوتی مجسٹریٹ

مولوي	رضي الدين احمد صاحب - زميندار
منشي	رشيد الزمان صاحب - زميندار
قاضي	رمضان علي صاحب - زميندار و تاجر
شاهزاده	رحيم الدين صاحب - حجيل سلطان تيمور مرحوم
مولوي	سيد حسين صاحب
منشي	شركت علي صاحب - منشي كالج
خواجه	عبد الصمد صاحب - تاجر
مولوي	عبد الحق صاحب - مدرس مدرسه عاليه
مولوي	عبد العزيز صاحب - مدرس مدرسه عاليه
مولوي	عبد الجبار صاحب - هيئت مترجم هائي كورث
مولوي	عبد الوهاب صاحب - زميندار
مولوي	عبد الله صاحب - ماستر مدرسه عاليه كلكته
مولوي	عبد الرزاق صاحب - ماستر مدرسه عاليه كلكته
مولوي	عبد الواسع صاحب - مدرس برونچ اسكول
مولوي	عبد الواحد صاحب - منشي ايجنسي
مولوي	عبد الواحد صاحب - مترجم هائي كورث
سيد	عبد الله صاحب - صدر امين زميندار شايسته آباد
شيخ	علي داغمان صاحب - تاجر
مولوي	عبد الفتاح صاحب
مولوي	عبد القادر صاحب
هاجی	عبد الرحمن موسى صاحب - تاجر

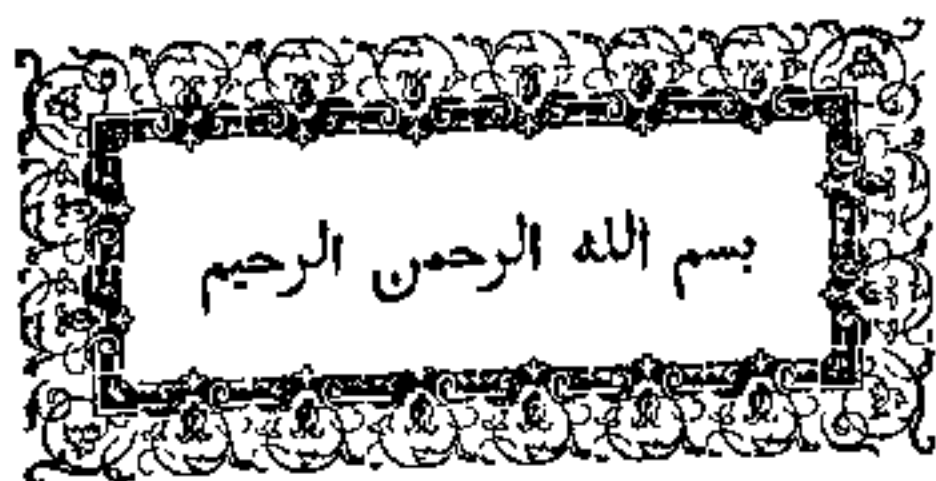
مولوی	طی احسن صاحب
میرزا	غلام رسول خان صاحب - ناچر
منشی	غضنفر حسین صاحب - زمیندار
مولوی	فیاض الدین صاحب - ماسٹر بونچ اسکول
سید	فضل حسین صاحب - زمیندار
صوفی	فتح علی صاحب - میونسپل منشی ایجنسی
منشی	ذوالعلی صاحب خان بہادر - ڈپٹی مہسٹریٹ
شیخ	ذریعہ اللہ صاحب - تاجر
میر	لطافت حسین صاحب - زمیندار و مختار ہائی کورٹ
مولوی	موسیٰ علی صاحب - مترجم ہائی کورٹ
سید	محمد صاحب عرف محمد جان صاحب - زمیندار
میرزا	محمد علی صاحب - ماسٹر بونچ اسکول
مولوی	محمد طیب صاحب - زمیندار
منشی	محمد مہدی صاحب - مترجم ہائی کورٹ
شیخ	مظاہر حسین صاحب - زمیندار
جناب	موسیٰ خان صاحب - تاجر
حافظ	محمد کریم صاحب
حکیم	محمد علی صاحب
میر	محمد قاسم صاحب
قاضی	محمد نور الحسن صاحب - منصف
مولوی	نواب جان صاحب - ڈایب میرمنشی گورنر جنرل بہادر

فظام الدين صاحب - تاجر	هيڏ
نادر حسين صاحب - امين	ناظر
وزير علي خان صاحب - زميندار	قراڻي
وجهه الدين خان عرف دلير خان صاحب	منشي
ياور علي صاحب	مولوي
يوسف حسين شهيد صاحب	مولوي
هدايت افزا عرف ميرزا الهي بخش صاحب عالم بهادر	ميرزا









بیاز ابن یسین آبی دوست بشنو      مر این شایسته بند رایگان را  
 یکی و صبی و پانچ است آنکه زینها      نباید بود غافل مومنان را  
 زده عشری دزان پس منزلی چند      اگر مسکن بود بهرین آنرا  
 نبی را پیروی کردن در اینها      کزینها پرورش باشد روانرا  
 برین مغزای و چیز می هم کن کم      منت ضامن بهشت جاودان را  
 قطعه

منم این یسین که توان کرد      جز بمن انتخاب شعر مرا  
 در میان سخن و ران باشد      فضل فصل الخطاب شعر مرا  
 بود فرق در جهان گیری      ذره آفتاب شعر مرا

ز اهل دل هوش برون آیین است بر مثال شراب شعر مرا  
 از حسد آتش اندر آب فندک نویسی بر آب شعر مرا  
 عهد گوهر کنند تعبیرش هر که بیند بخواب شعر مرا  
 بیت مسموم خوانده است خود در جهان خراب شعر مرا  
 کس معارض نمی تواند شد بجواب صواب شعر مرا  
 ز آنکه خود را فصحیت آرد و بس هر که گوید جواب شعر مرا

## قطعه

- ز رومی تیرگی گفتم مرا این فیروزه خرگه را •
- که غافل را چرا کشتی دوامی جان آبله را •
- ز پروین مهر باستی زنب فغان مظالم را •
- بچنگال زنب کردی مفید صورت مر را •
- فلک گردید و با من گفت پیش آنافر خوانم •
- حدیث گرگ و پیر این رموز بوسف و چرا •
- غلط گفتم انوری حقا که برده روز یک یک را •
- که سعادت بر کند ایام هر یک روز ده ده را •

## قطعه

عزالت و انزاد و تنهایی برانندت از هزار بلا

رسنه از دام هرزبون گیری از چنین حال تا شود و نقا  
گوشه و جریده که دور جمع باشد لطایف شعرا  
هر که دارد بسان این یمن نیست تنها که هست با تنها

قطعه

\*      \*  
 \*      \*  
 \*      \*  
 \*      \*  
 \*      \*  
 \*      \*  
 \*      \*  
 \*      \*  
 \*      \*  
 \*      \*  
 \*      \*  
 \*      \*  
 \*      \*  
 \*      \*

قطعه

ز کار بسته بودم مضطرب دوش پدر در خواب با من گفت با با  
اما تدری اذا ما صد باب فیفتح بعده الفتح با با

## قطعه

ای بسا دوستان که بگزیدم تا بدیشان بمالم اعدا را  
راستی را کجی شان ایام داد ماش بسی ولی ما را

## قطعه

ولا تا چند با دنیا پرستی کنی ضایع بغضات عمر خود را  
چه جوئی کام دل از سفاه طبعی که با اطللس نهد یکسان نم را  
چه پوئی در پی دنیا چو دونان که دارائی بود هر نیک و بد را  
ترا ضایع کجا بگذارد آن کس که روزی میرساند وام و دد را  
مرا از خوابه نفع امروز باید و گرنه روشن است اهل خود را  
که فردا چون به محشر جمع گردند بمن حاجت بود چون خوابه صد را

## قطعه

خبیسی اگر لاف آن می زند که باشد یکی در نسب اصل ما  
نیم منکر این را ولی در حسب میان من و او بود فرق ما  
اگر چه ز آهو بود مشک و پشاک ولی پشاک چون مشک دارد بها

## قطعه

مرا بیشه شمرست در وقتها اثر پدید آید از پیشها  
چو تیغ زبان اندر آرم بکام کنم از مزبران نهی . پیشها

ز تیغ زبان من آن کس که او نیارد بخاطر در اندیشهها  
 ترا تمام داند که برپای خود ز ناخردی می زند تیشها

## قطعه

عطائی خواست از من ماه روئی بگفتم جان ز بهر تست ما را  
 دل می باید ز فرمان سرتابی که این معنی بود قلب عطارا

## قطعه

این بهمین اگر همه عالم بکام است باشد کزان فرح نه فراید دل ترا  
 در مانک کایناب ز دستت برون شود مان تا غمش ز جانر باید دل ترا  
 چون هست دنیا دست جهانماند بیکتار آن به کزان بیاد نیاید دل ترا  
 فارغ شو و متابعت پیر عقل کن که نه غم جز او نکشاید دل ترا  
 جز میقل قناعت استادی خود از زنگ حرس کس نزاید دل ترا

## قطعه

چشم پدر از فرقت روی تو سپید است فرزند دل افروز من امی پدر منیرا  
 پیر این خود تخته فرسب امی بسر من ذلقوه طی وجه ابی یات بصیرا

## قطعه

خود دوستی چون کند با کسی که باد شمرنان باشد او را صفا  
 مدار از بدان چشم نیکی از آنکه شکر کس نخورد از نی بوریا

مشبان بره آن به که دارد نگاه از آن سگ که با گرگ شده آشنا  
قطعه

از برای دو چیز جوید و بس مرد عاقل جهان بر فن را  
یا ازو مهربانند گردد دوست یا کند با مال دشمن را  
و آن که می جوید و نمی داند که غرض چیست مال جستن را  
چیده باشد بمسکنت خوشه داده زان بس بهاد فرمن را  
خیر جان کردن و ز خصمن چیست حاصل ناشناس کردن را  
قطعه

دانی چه موجبست که فرزند از پدر منت نگیرد از چه فرادان دهد عطا  
یعنی درین جهانکه محال حوادث است در محنت وجود تو افکنده مرا  
قطعه

یکی گفتم با من که خورشید یافت ترا هر چه از خواب مستی چرا  
بدو گفتم ای مهربان یار من ترا نیست با من درین ماجرا  
بسی بی من و تو درین مرغزار غزاله کند چون غزالان چرا  
قطعه

هر که در مال می کند صنعت سعی در جمعش از بود تنها  
خالص نیست آنکه می کند نادان ناپسند آید این بر دانا

جمع تنها نه صنعتی دارد گرنه تفریق آید شس ز نشا  
 جمع و تفریق هر دو می باید تا نکو صنعتی شود پیدا  
 انچه دانست گفت این همین کس چه داند که چیست مبل شما  
 قطعه

ز روزگار حوادث امید امن مدار که در تومز ندارد دلایل برفت و هوا  
 جهان بحقه مهر بسانه ماند از تقدیر برون برنگ منقش درون بزهر پانا  
 قطعه

چو خواهد گشت وارد امر مقهور چه در غربت چه در مادا و نشا  
 مکن شادی گرت گیتی بکام است مخور غم گر بود کارت بر اشا  
 چو گردانست گردون از میان کناری گیر و خوش میکن تماشا  
 مکن جز اهل معنی را تواضع که خوش گفت آنکه کرد این بیست انشا  
 ولست بضارع الا الیکم و مالی غیرکم کلا و حاشا  
 قطعه

گر خود یار تست این همین بر طرب نه بنای کارت را  
 چه کن تا بنا خوشی ندی خوشی روز و روز کارت را  
 وقت را مفتسم شمر کمال می نیانی نشاط پارت را  
 ترک اندیشهای دوران گیر به چو دی بگذران بهارت را

زانکه عند ان تفادوی نماند بدو نیک تو کردگارث را  
 قطعه

نیک همانست که می بگذرد راحت تو محنت دوشین ما  
 خوردن تو مرغ مین و می بی نمکین نانک جوین ما  
 خوان زرد و صحنک سیمین تو سیر زده کاسه جوین ما  
 قائم و سنجاب ترا تیکر گاه خار و خشک بستر و بالین ما  
 پوشش تو اطمین و دریا حیرت بخیه زده فرق رساین ما  
 زمین زرد و اسپک تازی تو بوده کفشک شده چرین ما  
 طبا قیامت جو یکایک نماند ان تو کار اید و یا این ما  
 قطعه

خداوند مرا در علم منقول زبان و دیده اگر گشت بینا  
 بمعقولات نیزم دسترس هست اگر چه نیستم چون ابن سینا  
 ترا که مال بسیار است شاید رضینا فسمه الجبار فینا  
 ردیف بای موحد

قطعه

- \* ای دل جهان بکام تو گرنیست گو مباش
- \* منت خدا برا که جهان هست منقلب



- \* روز دور روزگار نه بردفق راسے کتت \*
- \* خود را مدار از مبی این کار مضطرب \*
- \* خوش باش اگر چه روز شود شب بنا خوشی \*
- \* آخر شام را سحری هست در عقب \*

قطعه

مه و مهر دلبر جو تابان شود چه باک ار بود خصم با کین و تاب  
جو رخشان کند رخ ز شرق آفتاب زطل خواه گو تاب و خواهی مرتاب

قطعه

کسی کش بر بند و سخنن فگند سپهر جفا پیشه منقاب  
بدادار باید پناہید و بس نباید شدن در غمش مضطرب  
که مخرج پدید آردش از مضیق و پرزده من حیث لا یحتمل

قطعه

- \* سایلی حال جوان راز یکی کرد موال \*
- \* آن شنیدی که چه فرمود جاکیمش بحواب \*
- \* گفت دنیا و تعبیمش جو بیابان و مراب \*
- \* یا خیالی است که صاحب نظرش دید بحواب \*
- \* خواب را مردم بیدار دل اصلا ندهند \*

• نشود اهل خرد غره بتمویر سراب •  
قطعه

• دو مشفق اند طیب و ادیب بر سر تو •  
• نگاه دار بعزت دل طیب و ادیب •  
• بدر دخته شوی گر بنالد از تو ادیب •  
• برنج بسته شوی گر برنجد از تو طیب •  
قطعه

• در شهر خویش هر که مذلت همی کشد •  
• گر غربت اختیار کند خوانمش غریب •  
• ایانت نه بس فضیلت غربت که عاقلان •  
• خوانند هر نفیس ترین چیز را غریب •  
قطعه

اگر نیک آگر بد چه خواهد رسید ز ایام عمر تو روزی بشب  
به بدین روز اما صلاح تو چیست . غم به گذاری بشب با طرب  
قطعه

• یکد و سه من برویاری سه چهارم بهم •  
• خورده هر کس من پنج و شش از پاره ناب •

- هفتهٔ مجلس ماطعه زن هشت بهشت
- بود امروز تهنی گشته صراحی ز شراب
- ای شو در طاق نه اورنگ و ردائی گدهر
- وقت ما را بمن و باد گلگون دریاب

### ردیف التاء

#### قطعه

خدايک بنیاد استیت داد بروز الست اندر افکنده خشت  
گل بیکرت را چهل بامداد بدست خود از راه حکمت مرصت  
قلم را بفرمود تا بر سرت همه بودند بیها یکا یک نوشت  
نزهت که گوید ترا روز حشر که اینکار خوبست و آن کار زشت  
ندارد طبع رسنان شاخ عود هر آنکس که بدینج شرفار کشت  
چو از خط فانش بیرون نیند به اصحاب مسجد چه اهل کشت  
خود را شگفت آید از عدل او که آزادده دوزخ این را بهشت

#### قطعه

مرد آزاده در میان گمروه گریه خوش خو و عاقل و داناست  
محترم انگهی تواند بود که از پانسان بانش استغناست  
وانکه محتاج خلق شد خوار است گمروه در عالم بوعلی سیناست

## قطعه

قطرهٔ آبرو که داشت روی تاباکون بهیچکس نفر و وقت  
دین زمان شد چنانکه خاطر او صدمه از فکر مشتریش بسوخت

## قطعه

\* استاد کارخانهٔ فطرت بهیچ وقت \*  
 \* از هر کس بنقش بقما جامهٔ نیافت \*  
 \* چون رسام زمانه بدستان کشاد دست \*  
 \* اسفندیار و رویین تن از وی امان نیافت \*  
 \* افتاد در کشاکش ایام چون کمان \*  
 \* آنکو بنمیر فکرت خود موی می شکافت \*  
 \* از هر در کشیدن آزادگان به بند \*  
 \* گردون ز خط ابيض داسود کند تافت \*  
 \* نانی نیافت عاقل ازین پرغ سفله طبع \*  
 \* تا چون تنور سینه ز سوز جگر تافت \*  
 \* دنیا بجای دین مطالب کامل است آنکه \*  
 \* باد شمنان نشست و رخ از دستان تافت \*  
 \* بگریز ازین جهان و غرورش که پایش ازین \*

\* عنقا به پرگزافت سوی آسمان شتافت ( ؟ ) \*

### غزل

\* بازم اندر دل تمنای دصال دیگر است \*  
 \* بار دیگر در سرم سودای آن سیمین بر است \*  
 \* گر مرا سرد در سرم سودای دصال او شود \*  
 \* ترک سرگیرم نگیرم ترک آنچه در سرمست \*  
 \* جان فدای آن پری پیکر که در چشم خود \*  
 \* ذره از نور رویش آفتاب دیگرست \*  
 \* چون کف موسی فروغ روی آن گیتی فروز \*  
 \* چون دم عیسی نسیم زلف او جان پرور است \*  
 \* از فروغ رشته دندان چون پروین او \*  
 \* چشم من دایم بگردان صدت پرگوهر است \*  
 \* سرو اگر چه سر بازادی فرازد در چمن \*  
 \* راستی را پیش قد ادکینه جا کر است \*  
 \* غمزه خون دل بیمارش از این پیمین \*  
 \* شربتی خورد دست پنداری که مردم خوشتر است \*

## قطعه

\* گر نوازده قلکت غره مشو از پنی آن \*  
 \* که سمودی نبود کش که سقوطی زینی است \*  
 \* وز بلندی دهدت بخت برد نیز سناز \*  
 \* کار تنغاهی نبود کش نه ببوطی زینی است \*

## قطعه

\* بادشاهی نزد اهل معرفت آزادگی است \*  
 \* هر که بند آرزو بکشد از دل پادشاست \*  
 \* گرد خاک آستان و کلبه آزادگی \*  
 \* گم خود دارد کسی چشم خرد را تو تیاست \*  
 \* ره بستی بر که در صورت بهم ماند دوی \*  
 \* از یکی ریزد شکر و آن یک ز بهر بور یاست \*  
 \* در صفا خواهی ره وحدت صبر زیرا که آب \*  
 \* ز استزاج خاک دارد که گهی گوی صفاست \*  
 \* میرسد خواری ز آبرزشس بمرغ خانگی \*  
 \* یغرتی گم هست عنقار اند بهر انزواست \*  
 \* کینج عزت گیرود هقانی کن امی امین بسین \*

- \* مابدانی کا پنجہ سیکاریشن در نشوونماست
- \* جنین اگر گرد احمر عمر ضایع کردن است
- \* دومی بر خاک سپردن که اکثر کبیرا است

قطعه

- \* امی بستر در ضبط آنچت هست جودی می نای
- \* تا ز هر چه آن نیست اندوهی نباید خوردنت
- \* لیک اگر ضبط از ره اسساک خواهی کرد نشن
- \* خون نام بیک خود این بس بود در گردنت
- \* بشنو از من تا ما بمر در معیشت راه راست
- \* سنت این همین باید بجا آوردنت
- \* از در افراط و ز انفریط بودن محترز
- \* بر طریق اعتدال آهنگ باید کردنت

قطعه

بگفتار اگر در فشان کسی خموشی به بسیار ازین خوشتر است  
 خردمند فاشش بود چون صدف اگر چه در و نشخ بر از گوهر است

قطعه

صاحبان را بخند مست تو <sup>بسی</sup> سخن عرضی هست خواهد داشت

مهر مهر تو بر نگین دلش چند حالست تا زمانه نگاشت  
 هرگز از شیوه هوا داری یکسر موی در طالب نگداشت  
 بدگمانش که سر به دولت تو خواهدش خاک بر فلک افراشت  
 راستی صد اسید داشت تو خود که آمد هر آنچه می پنداشت  
 چون ندید از تو هیچ نریستی فکر بر حال روزگار گماشت  
 شد یقینش که هست مخلوق نرساند شام قوت چاشت  
 هر که داند که خالق دارد کم مخلوق بایدش انگاشت

قطعه

- کردم زمینان همگان عزم کنار می •
- ثابت شده یکبار ز چیزیکه حرامست •
- گفتند که اسرار نهان داشتنست چیست •
- هرگز که طلال است حرام است کدام است •
- گفتم که یکی هست نهان نزد من اسرار •
- و اسرار نهان داشتن آئین کرام است •

قطعه

- والا ضیاء توئی آنکس که آفتاب •
- در پیش رای انور از ذره کمرست •



الفضاظ دلکشای ترا نزد عاقبان  
 اندر مذاق طوطی جان ذوق شکرست  
 دی قطعه بدست من افتاد ناگهان  
 از گذرهای تو که باطراف آب کوثرست  
 چون نور یافت چشم روی از سواد آن  
 دیرم که قطعه نیست یکی بحر گوهرست  
 عمرت دراز باد که ملک سخنوری  
 طبع ترا بقوت فکرت تمسخرست  
 قطعه

فرزند نور دیده من آنکه در سخن  
 داند خود که مرتبه مهری تراست  
 نورشید دستر نظم تو در گذش میگذشد  
 چون آفتاب ملک سخن مشتمی تراست  
 میدان نظم و نثر را بود پیش ازین  
 پانه درین بساط کنون سروری تراست  
 آنکس که از سعالی و الفاظ واقفست  
 داند یقین که مرتبه شاعری تراست